

# زندگی نامه کمبوجیه دوم



مقاله ای از شهریار اقدام شرق

## • بخش اول: کمبوجیه، وارث تاج و تخت

---

### مرگ یک اسطوره و پسری که وادار به تاجگذاری شد

در حدود سال ۵۳۰ پیش از میلاد، هنگامی که کوروش بزرگ در نبردهای شرق شاهنشاهی جان خود را از دست داد، امپراتوری هخامنشی با نخستین بحران بزرگ خود روبه رو شد.

کوروش نه تنها بنیانگذار یک دولت، بلکه سازنده بزرگترین شاهنشاهی جهان شناخته شده بود.

او سرزمین ماد، لیدییه، بابل و بخش های وسیعی از آسیای مرکزی را تحت فرمانروایی خود درآورده و نظمی سیاسی ایجاد کرده بود که تا آن زمان نمونه ای مشابه برای آن وجود نداشت.

اما همانند بسیاری از امپراتوری های بزرگ تاریخ، مهم ترین  
پرسش نه درباره چگونگی ایجاد آن، بلکه درباره چگونگی  
ادامه حیات آن پس از مرگ بنیانگذار بود.

بر اساس منابع تاریخی، کوروش پیش از مرگ، فرزند ارشد  
خود، کمبوجیه، را به عنوان جانشین خویش برگزیده بود.

کمبوجیه پیش از رسیدن به پادشاهی، تجربه اداره امور  
حکومتی را نیز داشت.

برخی منابع بابلی نشان می دهند که او در دوران حیات پدر،  
در اداره بابل و امور شاهنشاهی مشارکت داشته است.

این امر نشان می دهد که جانشینی او نه یک انتخاب ناگهانی،  
بلکه بخشی از برنامه ریزی سیاسی کوروش برای انتقال  
قدرت بوده است.

با این وجود، کمبوجیه در شرایطی به سلطنت رسید که هیچ فرمانروایی پیش از او با چنین چالشی روبه رو نشده بود.

او نه وارث یک پادشاهی محلی، بلکه وارث امپراتوری ای بود که از رود سند تا سواحل مدیترانه امتداد داشت و ده ها قوم، زبان و سنت سیاسی را در بر می گرفت.

در کنار کمبوجیه، برادر کوچک تر او، بردیا، نیز از اعضای مهم خاندان سلطنتی محسوب می شد.

درباره جایگاه دقیق بردیا در سال های پایانی حکومت کوروش اطلاعات اندکی در دست است، اما به نظر می رسد که او نیز از نفوذ و اعتبار قابل توجهی در میان بخشی از نخبگان شاهنشاهی برخوردار بوده است.

همین موضوع بعدها به یکی از مهم ترین و اسرار آمیزترین بحران های سیاسی جهان باستان تبدیل شد.

اگر کوروش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی بود، کمبوجیه نخستین فرمانروایی بود که باید ثابت می کرد این شاهنشاهی می تواند بدون حضور بنیانگذار خود نیز به حیاتش ادامه دهد یا برای همیشه محو شود.

## • فصل دوم: اولین قدم ها در مقام پادشاهی

---

### شاهنشاهی ای که کمبوجیه به ارث برد

هنگامی که کمبوجیه دوم بر تخت شاهنشاهی هخامنشی نشست، وارث بزرگ ترین امپراتوری جهان شناخته شده بود. این شاهنشاهی دیگر صرفاً مجموعه ای از سرزمین های فتح شده نبود، بلکه به تدریج به ساختاری سیاسی تبدیل می شد که می بایست ده ها قوم، فرهنگ و نظام اداری متفاوت را در کنار یکدیگر حفظ کند.

در غرب، سواحل آسیای صغیر و پادشاهی ثروتمند لیدیه  
تحت فرمان پارسیان قرار داشت.

در میان رودان، شهر افسانه ای بابل، با سنت های کهن و  
دستگاه اداری پیشرفته خود، یکی از مهم ترین مراکز  
شاهنشاهی محسوب می شد.

در شرق، سرزمین های وسیع آسیای مرکزی و مناطق  
همجوار رود سند، که کوروش سال های پایانی عمر خود را  
صرف تثبیت آنها کرده بود، همچنان نیازمند توجه و مراقبت  
بودند.

در قلب این امپراتوری نیز، پارس و ماد قرار داشتند.  
دو قومی که اتحاد آنان، پایه های قدرت هخامنشیان را تشکیل  
داده بود.

اگرچه کوروش موفق شده بود میان نخبگان پارسی و ماد  
تعادلی سیاسی برقرار کند، اما حفظ این تعادل پس از مرگ  
او، وظیفه ای دشوار و حساس بود.

علاوه بر این، شاهنشاهی هخامنشی هنوز بسیاری از نهادهای  
اداری خود را به طور کامل تثبیت نکرده بود.

بخش قابل توجهی از اقتدار حکومت، نه بر قوانین و  
ساختارهای دائمی، بلکه بر شخصیت، اعتبار و اقتدار فردی  
کوروش استوار بود.

به همین دلیل، مرگ بنیانگذار شاهنشاهی، می توانست به  
سرعت زمینه را برای رقابت های سیاسی، شورش های  
محلی و بحران جانشینی فراهم کند.

در چنین شرایطی، کمبوجیه باید به همه ثابت می کرد که نه  
تنها فرزند کوروش، بلکه جانشین شایسته او نیز هست.

با این حال، در حالی که بسیاری از مشکلات داخلی هنوز به طور کامل حل نشده بودند، نگاه کمبوجیه به سوی سرزمینی دوخته شده بود که آخرین قدرت بزرگ مستقل جهان باستان به شمار می رفت.

آن سرزمین، مصر بود.

مصر، با تمدنی چند هزار ساله، ثروتی افسانه ای و سنتی سیاسی کهن، آخرین رقیب بزرگ شاهنشاهی هخامنشی محسوب می شد.

فتح مصر، نه تنها مرزهای امپراتوری را گسترش می داد، بلکه می توانست جایگاه کمبوجیه را به عنوان جانشین واقعی کوروش تثبیت کند.

شاید به همین دلیل بود که دومین شاه هخامنشی، اندکی پس از تثبیت قدرت خود، تصمیم گرفت راهی را ادامه دهد که پدرش هرگز فرصت پیمودن آن را نیافته بود.

## • فصل سوم: پادشاه جوان در رکاب کشورگشایی

---

### چرا مصر؟

در زمان به قدرت رسیدن کمبوجیه، تنها یک قدرت بزرگ و مستقل در جهان متمدن آن روزگار باقی مانده بود که هنوز در برابر گسترش شاهنشاهی هخامنشی مقاومت می کرد. این قدرت، بدون شک مصر بود.

مصر نه تنها یکی از کهن ترین تمدن های جهان به شمار

می رفت، بلکه به واسطه موقعیت جغرافیایی، ثروت  
کشاورزی و سنت های سیاسی و مذهبی خود، از جایگاهی  
استثنایی برخوردار بود.

فرعون های مصر قرن ها بر یکی از ثروتمندترین  
سرزمین های جهان حکومت کرده بودند و حتی در دوران  
ضعف سیاسی نیز، این سرزمین همچنان از اعتبار و نفوذ  
فراوانی برخوردار بود.

کوروش بزرگ، با وجود تمامی فتوحاتش، هرگز فرصت  
نیافت تا مصر را به قلمرو هخامنشیان بیفزاید.

از این رو، مصر به نوعی آخرین هدف بزرگ سیاست توسعه  
طلبانه هخامنشیان محسوب می شد.

اما فتح مصر تنها یک اقدام نظامی نبود.

برای کمبوجیه، این لشکرکشی دارای اهمیت سیاسی و نمادین فراوانی نیز بود.

او باید به نخبگان پارسی، ماد و دیگر اقوام تابع نشان می داد که وارث شایسته کوروش است و توانایی حفظ و گسترش شاهنشاهی را دارد.

در سوی دیگر، مصر نیز با مشکلات داخلی خود روبه رو بود.

فرعون آمازیس، که سال ها با مهارت توانسته بود استقلال مصر را حفظ کند، در سال های پایانی عمر خود با تهدید فزاینده قدرت پارس مواجه شده بود.

او تلاش کرد با دولت شهرهای یونانی و برخی قدرت های منطقه ای اتحاد برقرار کند، اما این تلاش ها نتوانست مانع افزایش نفوذ هخامنشیان شود.

به روایت برخی منابع یونانی، اختلافات سیاسی و شخصی میان دربار مصر و پارس نیز در تشدید تنش ها نقش داشت.

اگرچه امروزه بسیاری از این روایت ها با دیده تردید نگریده می شوند، اما آنچه مسلم است این است که در اواخر سده ششم پیش از میلاد، رویارویی میان مصر و شاهنشاهی هخامنشی تقریباً اجتناب ناپذیر شده بود.

کمبوجیه برای حمله به مصر، تنها به نیروی نظامی متکی نبود.

او با بهره گیری از دیپلماسی، اتحاد های منطقه ای و استفاده از نارضایتی برخی از همسایگان مصر، زمینه لازم برای یکی از مهم ترین لشکرکشی های جهان باستان را فراهم کرد.

بدین ترتیب، دومین شاه هخامنشی آماده می شد تا راهی سرزمینی شود که هزاران سال تاریخ، مذهب و قدرت سیاسی را در خود جای داده بود.

سرزمینی که فتح آن، کمبوجیه را به فرمانروای بزرگ ترین امپراتوری تاریخ جهان تا آن زمان تبدیل می کرد.

## • فصل چهارم: پسر کو ندارد نشان از پدر

---

راهی به سوی نیل

لشکرکشی به مصر، برخلاف بسیاری از فتوحات پیشین  
هخامنشیان، تنها به قدرت نظامی وابسته نبود.

میان شاهنشاهی هخامنشی و مصر، یکی از دشوارترین موانع  
طبیعی جهان باستان قرار داشت.

بیابان های وسیع و خشک شبه جزیره سینا، عبور یک سپاه  
بزرگ را به عملیاتی پیچیده و خطرناک تبدیل می کرد.

کمبوجیه به خوبی می دانست که شکست در تأمین آب و  
آذوقه، حتی پیش از رویارویی با ارتش مصر، می تواند به  
نابودی سپاه او منجر شود.

به همین دلیل، او علاوه بر آمادگی نظامی، به دیپلماسی نیز  
متوسل شد.

به روایت هرودوت، کمبوجیه موفق شد با قبایل عرب ساکن  
نواحی بیابانی به توافق برسد.

این قبایل، وظیفه تأمین آب و پشتیبانی از ارتش هخامنشی را در مسیر عبور از صحرای سینا بر عهده گرفتند.

اگرچه جزئیات این روایت مورد بحث مورخان قرار گرفته است، اما اصل موضوع نشان می دهد که موفقیت کمبوجیه تنها حاصل قدرت نظامی نبود، بلکه به توانایی او در ایجاد اتحاد ها و بهره گیری از شرایط سیاسی منطقه نیز وابسته بود.

در همین زمان، مصر نیز در شرایط دشواری قرار داشت. فرعون آمازیس، که سال ها مهم ترین مانع گسترش قدرت هخامنشیان به شمار می رفت، اندکی پیش از حمله پارسیان درگذشت.

پس از او، فرزندش پسامتیک سوم بر تخت نشست.

اما او نه تجربه سیاسی پدر را داشت و نه فرصت کافی برای  
تحکیم قدرت خود.

به این ترتیب، مصر در یکی از حساس ترین لحظات تاریخ  
خود، با بحرانی سیاسی و تهدیدی خارجی به طور همزمان  
روبه رو شد.

کمبوجیه پس از عبور از صحرای سینا، ارتش خود را به  
سوی مرزهای شرقی مصر هدایت کرد.

در آنجا، در نزدیکی شهر پلوزیوم، یکی از سرنوشت  
سازترین نبردهای جهان باستان رخ داد.

نبردی که نه تنها سرنوشت مصر، بلکه توازن قدرت در  
سراسر خاور نزدیک را برای قرن ها تغییر داد.

درباره جزئیات این نبرد، اطلاعات ما محدود است.

با این حال، آنچه تقریباً همه منابع تاریخی بر آن توافق دارند، این است که ارتش هخامنشی موفق شد نیروهای مصر را شکست دهد و راه خود را به قلب یکی از کهن ترین تمدن های جهان باز کند.

فتح مصر، کمبوجیه را به فرمانروای سرزمینی تبدیل کرد که هزاران سال پیش از ظهور هخامنشیان، یکی از مراکز اصلی تمدن بشری محسوب می شد.

اما پیروزی در پلوزیوم، آغاز شهرت کمبوجیه بود.

شهرتی که بعدها، در روایت های دشمنان و حتی برخی مورخان، به تدریج به چهره ای تاریک و بحث برانگیز تبدیل شد.

## • فصل پنجم: پادشاهی بر دو جهان

---

### سقوط ممفیس

پس از شکست نیروهای مصر در نبرد پلوزیوم، راه برای پیشروی ارتش هخامنشی به سوی قلب مصر هموار شد.

فرعون جوان، پسامتیک سوم، تلاش کرد مقاومت خود را ادامه دهد، اما برتری نظامی و سیاسی پارسیان به اندازه ای بود که این مقاومت نیز نتوانست دوام چندانی داشته باشد.

اندکی بعد، شهر ممفیس، پایتخت سنتی مصر، به دست نیروهای کمبوجیه سقوط کرد.

با فتح ممفیس، یکی از کهن ترین و پرافتخار ترین

پادشاهی های جهان باستان، رسماً به قلمرو شاهنشاهی  
هخامنشی پیوست.

این رویداد تنها یک پیروزی نظامی نبود.

کمبوجیه اکنون بر سرزمینی فرمان می راند که تمدن آن بیش  
از دو هزار سال قدمت داشت و فرعون هایش برای نسل های  
متمادی، خود را نمایندگان خدایان بر زمین می دانستند.

از این رو، مهم ترین چالش کمبوجیه پس از فتح مصر، نه  
شکست ارتش دشمن، بلکه کسب مشروعیت در میان مردم و  
نخبگان این سرزمین بود.

بر خلاف تصویری که برخی نویسندگان یونانی بعدها ترسیم  
کردند، شواهد موجود نشان می دهد که کمبوجیه، دست کم در  
آغاز حکومت خود بر مصر، تلاش کرد تا سنت های سیاسی  
و مذهبی این کشور را حفظ کند.

برخی اسناد مصری و کتیبه های باقی مانده نشان می دهند که او عنوان فرعون را پذیرفت و کوشید خود را به عنوان جانشین قانونی فرمانروایان مصر معرفی کند.

این سیاست، در واقع ادامه همان رویکردی بود که پدرش، کوروش بزرگ، در بابل در پیش گرفته بود.

حکومت بر مردمان مختلف، نه از طریق نابودی سنت های آنان، بلکه از طریق پذیرش و استفاده از آنها.

با این حال، روایت مشهور هرودوت، تصویری کاملاً متفاوت ارائه می دهد.

در این روایت، کمبوجیه به تدریج به فرمانروایی بی رحم، غیرقابل پیش بینی و حتی دیوانه تبدیل می شود.

هرودوت او را متهم می کند که به مقدسات مصریان توهین کرده، آرامگاه های سلطنتی را مورد بی احترامی قرار داده و حتی گاو مقدس آپیس را کشته است.

این روایت، برای قرن ها، تصویر غالب از کمبوجیه را در تاریخ غرب شکل داد.

اما آیا این اتهامات حقیقت داشتند؟

یا آنکه کمبوجیه، همانند بسیاری از فرمانروایان باستان، قربانی تبلیغات سیاسی و دشمنی های فرهنگی شده بود؟

پاسخ به این پرسش، ما را به یکی از پیچیده ترین و

اسرار آمیز ترین پرونده های تاریخ جهان باستان هدایت

می کند.

پرونده ای که در آن، مرز میان واقعیت، شایعه و تبلیغات  
سیاسی، به دشواری قابل تشخیص است.

## • فصل ششم: اتهام سیاسی یا واقعیت؟

---

### کمبوجیه و اتهام جنون

بخش عمده ای از شهرت منفی کمبوجیه، از روایت هایی سرچشمه می گیرد که بیش از نیم قرن پس از مرگ او به ثبت رسیده اند.

در میان این روایت ها، نوشته های هرودوت جایگاه ویژه ای دارند.

هرودوت، کمبوجیه را فرمانروایی معرفی می کند که پس از فتح مصر، به تدریج دچار جنون شد و رفتارهایی از او سر زد که نه تنها برای مصریان، بلکه برای پارسیان نیز غیرقابل پذیرش بود.

به روایت او، کمبوجیه به مقدسات مصریان بی احترامی کرد، مقبره های باستانی را گشود، بزرگان را به قتل رساند و حتی به نزدیک ترین اعضای خانواده خود نیز رحم نکرد.

مشهورترین این اتهامات، ماجرای گاو مقدس آپیس است.

در آیین مصریان، گاو آپیس نماد مقدسی بود که با باورهای مذهبی و سلطنتی آنان ارتباطی عمیق داشت.

هرودوت ادعا می کند که هنگامی که مصریان به مناسبت ظهور گاو جدید آپیس به جشن و سرور پرداختند، کمبوجیه گمان کرد که آنان بدشانسی او را به تمسخر گرفته اند.

او در خشم، دستور داد گاو مقدس را نزدش بیاورند و سپس شخصاً آن را مجروح کرد و به قتل رساند.

هرودوت این واقعه را یکی از نشانه های آشکار جنون کمبوجیه می داند.

اما بررسی منابع و شواهد تاریخی، تصویری بسیار پیچیده تر ارائه می دهد.

در مصر، سنگ نوشته ای مربوط به گاو آپیس کشف شده است که به دوران حکومت کمبوجیه تعلق دارد.

بر اساس این سند، گاو آپیس نه تنها با احترام دفن شده، بلکه مراسم تدفین آن نیز با تشریفات رسمی و حمایت حکومت برگزار شده است.

اگر این سند را معتبر بدانیم، روایت هرودوت درباره قتل گاو مقدس با مشکلات جدی مواجه می شود.

افزون بر این، شواهد دیگری نیز نشان می دهند که کمبوجیه، دست کم در سال های نخست حکومت خود بر مصر، سیاستی مشابه پدرش کوروش را دنبال می کرد.

او عنوان فرعون را پذیرفت، در مراسم رسمی مصر شرکت کرد و تلاش نمود مشروعیت خود را در چارچوب سنت های سیاسی و مذهبی این سرزمین تثبیت کند.

بنابراین، این پرسش مطرح می شود که چرا نویسندگان یونانی و برخی سنت های مصری، تصویری چنین تیره از کمبوجیه ارائه کرده اند.

پاسخ به این پرسش را شاید بتوان در ماهیت فتح مصر جستجو کرد.

برای مصریان، کمبوجیه نه یک پادشاه مشروع، بلکه فاتحی خارجی بود که به استقلال دیرینه آنان پایان داده بود. از سوی دیگر، نویسندگان یونانی نیز غالباً با دیده ای انتقادی به امپراتوری پارس می نگریستند و روایت های آنان، گاه تحت تأثیر تعصبات سیاسی و فرهنگی قرار داشت.

به همین دلیل، بسیاری از مورخان معاصر، روایت جنون کمبوجیه را نه یک واقعیت تاریخی قطعی، بلکه آمیزه ای از واقعیت، شایعه، تبلیغات و دشمنی های سیاسی می دانند.

با این حال، اگر اتهام جنون کمبوجیه مورد تردید قرار گرفته باشد، هنوز پرسش مهم تری باقی می ماند.

پرسشی که نه تنها سرنوشت کمبوجیه، بلکه آینده کل شاهنشاهی هخامنشی را دگرگون کرد.

و آن پرسش بسیار مهم، نامی داشت، و نامش بردیا بود.

## • فصل هفتم: معمایی به نام بردیا

---

### نخستین بحران جانشینی شاهنشاهی هخامنشی

اگر فتح مصر، قدرت نظامی کمبوجیه را به نمایش گذاشت، ماجرای بردیا، مشروعیت سیاسی او را به بزرگترین چالش دوران حکومتش تبدیل کرد.

بردیا، که در منابع یونانی با نام سمردیس نیز شناخته می‌شود، فرزند دیگر کوروش بزرگ و برادر کوچکتر کمبوجیه بود. درباره زندگی و شخصیت او، اطلاعات اندکی در دست است. با این حال، به نظر می‌رسد که او در میان خاندان سلطنتی و بخشی از نخبگان شاهنشاهی، از اعتبار و جایگاه قابل توجهی برخوردار بوده است.

همین موضوع، بعدها او را به یکی از مرموزترین شخصیت‌های تاریخ باستان تبدیل کرد.

بر اساس روایت داریوش بزرگ در کتیبه بیستون، کمبوجیه پیش از لشکرکشی به مصر، به صورت پنهانی دستور قتل بردیا را صادر کرده بود.

به گفته داریوش، این قتل به گونه‌ای انجام شد که مردم و حتی بسیاری از بزرگان شاهنشاهی از مرگ بردیا آگاه نشدند.

سپس، در غیاب کمبوجیه، مردی از طبقه مغان به نام گئومات خود را بردیا معرفی کرد و توانست بخش بزرگی از شاهنشاهی را تحت فرمان خود درآورد.

این روایت، برای قرن‌ها به عنوان روایت رسمی تاریخ هخامنشی پذیرفته شد.

اما آیا واقعاً چنین اتفاقی رخ داده بود؟

این پرسشی است که مورخان جدید بارها مطرح کرده‌اند.

برخی پژوهشگران معتقدند که روایت داریوش، بیش از آنکه یک گزارش تاریخی بی‌طرفانه باشد، بیانیه‌ای سیاسی برای توجیه به قدرت رسیدن او بوده است.

زیرا اگر فردی که داریوش او را گئومات می‌نامد، در واقع همان بردیای واقعی بوده باشد، در آن صورت داریوش نه ناجی شاهنشاهی، بلکه فرمانروایی خواهد بود که علیه شاه قانونی شورش کرده است.

این احتمال، یکی از بحث برانگیزترین موضوعات تاریخ جهان باستان را شکل داده است.

از سوی دیگر، روایت هرودوت نیز با جزئیاتی متفاوت، از قتل بردیا و ظهور یک مغ سخن می‌گوید.

اما او نیز این حوادث را دهه‌ها پس از وقوع آنها به ثبت رسانده است.

در نتیجه، مورخان امروزی با وضعیتی پیچیده روبه‌رو هستند.

تقریباً همهٔ اطلاعات ما دربارهٔ این بحران، از منابعی به دست آمده که یا سال‌ها پس از وقوع حوادث نوشته شده‌اند، یا خود درگیر رقابت‌های سیاسی زمانه بوده‌اند.

با این حال، آنچه تقریباً قطعی به نظر می‌رسد، این است که در اواخر حکومت کمبوجیه، شاهنشاهی هخامنشی با بحرانی جدی در مسئلهٔ جانشینی مواجه شد.

بحرانی که نه تنها سرنوشت کمبوجیه، بلکه آیندهٔ کل امپراتوری را تهدید می‌کرد.

در حالی که کمبوجیه هنوز در مصر به سر می‌برد، خبر تکان دهنده‌ای به او رسید.

در ایران، مردی بر تخت شاهنشاهی نشست که خود را بردیا، فرزند کوروش بزرگ، معرفی می‌کرد.

این خبر، آغاز یکی از دراماتیک‌ترین و اسرارآمیزترین فصل‌های تاریخ هخامنشیان بود.

فصلی که با مرگ ناگهانی کمبوجیه و ظهور مردی به نام  
داریوش، برای همیشه مسیر تاریخ ایران و جهان را تغییر  
داد.

فصل هشتم: مرگ در حالی ای از ابهام

---

## بازگشت از مصر

در حالی که کمبوجیه همچنان در مصر حضور داشت و ظاهراً خود را در اوج قدرت می‌دید، خبر شورش در قلب شاهنشاهی به او رسید.

بر اساس روایت داریوش و هرودوت، مردی که خود را بردیا، فرزند کوروش بزرگ، معرفی می‌کرد، در ایران به پادشاهی رسیده بود و بخش بزرگی از شاهنشاهی نیز او را به رسمیت شناخته بود.

برای کمبوجیه، این خبر تنها یک شورش معمولی نبود.

اگر این شخص واقعاً بردیا بود، به این معنا بود که برادر او زنده مانده و اکنون مدعی تاج و تخت شده است.

اما اگر بردیا پیشتر کشته شده بود، همان گونه که داریوش بعدها ادعا کرد، در آن صورت شاهنشاهی با بحرانی بی‌سابقه و ظهور یک مدعی دروغین مواجه شده بود.

در هر دو صورت، موقعیت کمبوجیه به شدت متزلزل شده بود.

او که سال‌ها را صرف گسترش قلمرو هخامنشیان کرده بود، اکنون ناچار بود مصر را ترک کند و برای بازپس‌گیری تاج و تخت به سوی ایران بازگردد.

اما سرنوشت، فرصت این رویارویی را هرگز به او نداد. در اینجا نیز، منابع تاریخی روایت‌هایی متفاوت و گاه متناقض ارائه می‌کنند.

هرودوت نقل می‌کند که کمبوجیه در مسیر بازگشت، هنگامی که قصد سوار شدن بر اسب خود را داشت، به طور تصادفی با خنجر خود زخمی شد.

به گفته او، این زخم در همان ناحیه‌ای ایجاد شد که کمبوجیه پیشتر گاو مقدس آپیس را مجروح کرده بود و همین امر، در نگاه هرودوت، نوعی مجازات الهی محسوب می‌شد.

اما بسیاری از مورخان امروزی، این روایت را بیشتر به داستانی اخلاقی شبیه می‌دانند تا گزارشی تاریخی.

برخی احتمال داده‌اند که کمبوجیه ممکن است خودکشی کرده باشد.

برخی دیگر، احتمال ترور یا مرگی ناشی از حادثه را مطرح کرده‌اند.

با این حال، واقعیت این است که ما هرگز نخواهیم دانست کمبوجیه دقیقاً چگونه جان خود را از دست داد.

آنچه مسلم است، این است که در سال ۵۲۲ پیش از میلاد، دومین شاه هخامنشی، در حالی چشم از جهان فروبست که شاهنشاهی پدرش با بزرگ‌ترین بحران سیاسی دوران حیات خود روبه‌رو شده بود.

مرگ کمبوجیه، پایانی تراژیک برای فرمانروایی بود که شاید بیش از هر شاه دیگری، زیر سایه شهرت پدرش زندگی کرد. او مصر را فتح کرده بود.

مرزهای شاهنشاهی را گسترش داده بود.

اقتدار هخامنشیان را به آفریقا رسانده بود.

اما در حافظه تاریخی بسیاری از مردمان، نه به عنوان فاتح مصر، بلکه به عنوان پادشاهی دیوانه و شکست خورده به یاد آورده شد.

با مرگ کمبوجیه، یکی از بزرگ‌ترین پرسش‌های تاریخ باستان همچنان بی‌پاسخ باقی ماند.

آیا مردی که بر تخت شاهنشاهی نشسته بود، واقعاً بردیا، فرزند کوروش بزرگ، بود؟

یا آن گونه که داریوش بعدها ادعا کرد، او تنها مغی به نام گئومات بود که تاج و تخت هخامنشیان را غصب کرده بود؟

پاسخ به این پرسش، نه تنها سرنوشت کمبوجیه، بلکه  
مشروعیت یکی از بزرگترین شاهان تاریخ ایران، یعنی  
داریوش بزرگ، را نیز تعیین می‌کرد.

## ● فصل نهم: قضاوت یک معما

---

### کمبوجیه در دادگاه تاریخ

کمبوجیه دوم، بیش از بسیاری از فرمانروایان جهان باستان،  
قربانی قضاوت‌های متناقض تاریخ شده است.

او از یک سو، فرزند کوروش بزرگ و وارث بزرگترین شاهنشاهی زمان خود بود.

از سوی دیگر، در حافظه تاریخی بسیاری از نویسندگان یونانی و مصری، به عنوان پادشاهی بی‌رحم، مغرور و حتی دیوانه به تصویر کشیده شد.

اما آیا این تصویر، بازتابی دقیق از واقعیت تاریخی است؟ پاسخ به این پرسش، چندان ساده نیست.

آنچه درباره کمبوجیه می‌دانیم، عمدتاً از منابعی به دست آمده است که سال‌ها و گاه دهه‌ها پس از مرگ او نوشته شده‌اند.

بسیاری از این منابع نیز توسط مردمانی نوشته شده‌اند که یا از سلطه هخامنشیان ناراضی بودند، یا انگیزه‌های سیاسی خاص خود را داشتند.

در مقابل، شواهد مستقیم و معاصر از دوران حکومت کمبوجیه، بسیار محدود هستند.

با این حال، همین شواهد محدود نیز تصویری متفاوت از او ارائه می‌کنند.

کمبوجیه نه تنها توانست شاهنشاهی عظیمی را که پدرش بنیان نهاده بود حفظ کند، بلکه با فتح مصر، قلمرو هخامنشیان را به اوج جدیدی از قدرت و گسترده‌گی رساند.

او نخستین فرمانروای ایرانی بود که بر دو مرکز بزرگ تمدن جهان باستان، یعنی بین النهرین و مصر، به طور همزمان حکومت می‌کرد.

این دستاورد، به خودی خود، نشان دهنده توانایی سیاسی و نظامی قابل توجه اوست.

از سوی دیگر، بحران بردیا و مرگ اسرارآمیز کمبوجیه، سایه‌ای سنگین بر میراث او افکند.

این بحران، نه تنها آینده خاندان هخامنشی را به خطر انداخت، بلکه زمینه را برای ظهور داریوش بزرگ و شکل‌گیری روایتی جدید از تاریخ شاهنشاهی فراهم کرد.

روایتی که در آن، کمبوجیه بیش از آنکه به عنوان یک فاتح و فرمانروا شناخته شود، به عنوان پادشاهی گرفتار اشتباهات و بحران‌ها به یاد آورده شد.

شاید هرگز نتوان با اطمینان کامل دانست که آیا کمبوجیه دستور قتل بردیا را صادر کرده بود.

شاید هرگز ندانیم که آیا مردی که بر تخت نشست، واقعاً بردیا بود یا گنومات.

همچنین، شاید هرگز نتوانیم با قطعیت درباره علت مرگ کمبوجیه سخن بگوییم.

اما آنچه می‌توان با اطمینان بیشتری بیان کرد، این است که تصویر رایج از کمبوجیه به عنوان پادشاهی دیوانه و ناتوان، با شواهد تاریخی موجود سازگاری کامل ندارد.

کمبوجیه، همچون بسیاری از شخصیت‌های بزرگ تاریخ، نه یک قهرمان بی‌عیب بود و نه هیولایی که دشمنانش توصیف کرده‌اند.

او فرمانروایی بود که در سایه بزرگ‌ترین پادشاه عصر خود زندگی کرد.

امپراتوری پدرش را حفظ کرد.

مصر را به آن افزود.

و در نهایت، در میانه یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های سیاسی جهان باستان، از صحنه تاریخ خارج شد.

اگر کوروش بزرگ، بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی بود و داریوش بزرگ، معمار آن، شاید بتوان کمبوجیه دوم را نگهبان نخستین و در عین حال تراژیک‌ترین فصل این شاهنشاهی دانست.

پادشاهی که تاریخ، شاید بیش از آنکه او را بشناسد، درباره او

قضاوت کرده است.

• فصل دهم: نگاهی دقیق تر به امور داخلی

---

## شاهنشاهی هخامنشی در دوران کمبوجیه

اگرچه نام کمبوجیه در تاریخ بیشتر با فتح مصر، ماجرای بردیا و مرگ اسرار آمیزش گره خورده است، اما برای درک جایگاه واقعی او، باید از میدان‌های نبرد فاصله گرفت و به درون شاهنشاهی هخامنشی نگریست.

زیرا وظیفه اصلی کمبوجیه، نه فتح سرزمین‌های جدید، بلکه حفظ و اداره گسترده‌ترین امپراتوری جهان آن روزگار بود.

شاهنشاهی‌ای که او از کوروش به ارث برد، مجموعه‌ای از ملت‌ها، زبان‌ها، مذاهب و سنت‌های سیاسی گوناگون بود.

در قلب این شاهنشاهی، پارس قرار داشت.

سرزمینی که خاندان هخامنشی از آن برخاسته بودند و بخش مهمی از اشراف و فرماندهان نظامی شاهنشاهی را در اختیار داشتند.

در کنار پارس، ماد همچنان جایگاه ویژه‌ای در ساختار قدرت حفظ کرده بود.

اگرچه دولت ماد به دست کوروش از میان رفته بود، اما نخبگان مادی همچنان در اداره شاهنشاهی نقش مهمی ایفا می‌کردند و اتحاد میان پارس و ماد، یکی از پایه‌های اصلی ثبات حکومت هخامنشیان محسوب می‌شد.

در غرب شاهنشاهی، لیدیه و شهرهای یونانی آسیای صغیر قرار داشتند.

این مناطق، علاوه بر اهمیت اقتصادی، از نظر سیاسی نیز اهمیت فراوانی داشتند، زیرا شاهنشاهی هخامنشی را به جهان یونانی پیوند می‌دادند.

در جنوب غربی، بابل همچنان یکی از مهم‌ترین مراکز اداری، اقتصادی و فرهنگی جهان باستان به شمار می‌رفت.

دستگاه اداری پیشرفته بابلی، نظام مالیاتی و سنت‌های حکومتی آن، نقش مهمی در اداره شاهنشاهی ایفا می‌کردند.

در شرق نیز، سرزمین‌های وسیع آسیای مرکزی و نواحی پیرامون رود سند قرار داشتند که کنترل آنها، همواره نیازمند حضور نظامی و سیاسی فعال بود.

در چنین شرایطی، کمبوجیه وارث حکومتی شده بود که اداره آن، به همان اندازه فتح آن دشوار بود.

با این حال، به نظر می‌رسد که او در سال‌های نخست حکومت خود، سیاست‌های کلی پدرش را ادامه داد.

شواهد موجود نشان می‌دهند که کمبوجیه نیز، همانند کوروش، به حفظ ساختارهای محلی و استفاده از نخبگان بومی در اداره سرزمین‌های تابع اعتقاد داشت.

در مصر، او عنوان فرعون را پذیرفت.

در بابل، سنت‌های اداری پیشین حفظ شدند.

در سراسر شاهنشاهی نیز، به نظر می‌رسد که نظام حکومتی، بدون تغییرات بنیادین به کار خود ادامه می‌داد.

با این وجود، شاهنشاهی هخامنشی در زمان کمبوجیه هنوز به دولت متمرکزی که بعدها در دوران داریوش شکل گرفت، تبدیل نشده بود.

بسیاری از نهادهای اداری، مالی و سیاسی که امروز آنها را از ویژگی‌های شاهنشاهی هخامنشی می‌دانیم، هنوز در مراحل اولیه شکل‌گیری قرار داشتند.

به بیان دیگر، کمبوجیه در دوره‌ای حکومت می‌کرد که شاهنشاهی هخامنشی هنوز بیش از آنکه یک دولت منسجم باشد، اتحادی گسترده از سرزمین‌ها و مردمانی بود که اقتدار خاندان هخامنشی آنان را در کنار یکدیگر نگه می‌داشت.

شاید همین موضوع، علت اصلی بحرانی بود که پس از ماجرای بردیا سراسر شاهنشاهی را فرا گرفت.

زیرا هنگامی که مشروعیت پادشاه مورد تردید قرار می‌گرفت، هنوز نهادهای سیاسی آن اندازه نیرومند نشده بودند که بتوانند از بروز بحران جلوگیری کنند.

از این رو، بحران بردیا تنها یک اختلاف خانوادگی نبود.

این بحران، نخستین آزمون واقعی برای بقای شاهنشاهی  
هخامنشی محسوب می‌شد.

آزمونی که سرنوشت آن، نه تنها آینده کمبوجیه، بلکه آینده  
ایران و بخش بزرگی از جهان باستان را تعیین می‌کرد.

## • فصل یازدهم: جدال بر سر تاج و تخت

### بردیا، گنومات و بزرگترین معمای سیاسی جهان باستان

در میان تمامی رویدادهای تاریخ هخامنشیان، شاید هیچ موضوعی به اندازه ماجرای بردیا و گنومات، مورد بحث و اختلاف نظر مورخان قرار نگرفته باشد.

این ماجرا نه تنها سرنوشت کمبوجیه و داریوش را تعیین کرد، بلکه پرسش‌های بنیادینی دربارهٔ مشروعیت سیاسی، تبلیغات حکومتی و ماهیت قدرت در جهان باستان مطرح ساخت.

مطابق روایت رسمی که بعدها توسط داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون ثبت شد، بردیا، فرزند کوروش بزرگ و برادر کمبوجیه، پیش از لشکرکشی مصر به دستور کمبوجیه به قتل رسیده بود.

این قتل، به گفته داریوش، به صورت محرمانه انجام شد و اکثر مردم از وقوع آن آگاه نشدند.

پس از آن، مردی از طبقهٔ مغان به نام گئومات، از ناآگاهی مردم سوء استفاده کرد و خود را بردیا معرفی نمود.

او توانست در مدت کوتاهی بخش بزرگی از شاهنشاهی را تحت کنترل خود درآورد و خود را شاه قانونی هخامنشیان معرفی کند.

داریوش ادعا می‌کند که او به همراه شش تن از بزرگان پارسی، گئومات را از میان برد و شاهنشاهی را از دست یک غاصب نجات داد.

این روایت، قرن‌ها به عنوان حقیقت تاریخی پذیرفته شد.

اما با آغاز پژوهش‌های جدید، برخی مورخان پرسش‌هایی مطرح کردند که پاسخ به آنها چندان آسان نبود.

اگر بردیا واقعاً پیش از لشکرکشی مصر کشته شده بود، چگونه توانست در مدت کوتاهی حمایت بخش بزرگی از شاهنشاهی را به دست آورد؟

چرا بسیاری از ساتراپی‌ها و نخبگان سیاسی، بدون مقاومت جدی، حکومت او را پذیرفتند؟

و مهم‌تر از همه، چرا تنها منبع اصلی دربارهٔ هویت واقعی گئومات، خود داریوش است؟

این پرسش‌ها سبب شد که برخی پژوهشگران احتمال دیگری را مطرح کنند.

شاید مردی که در سال ۵۲۲ پیش از میلاد بر تخت شاهنشاهی نشست، واقعاً بردیا، فرزند کوروش بزرگ، بوده است.

اگر این فرض درست باشد، آنگاه روایت کتیبه بیستون، نه گزارشی بی‌طرفانه از تاریخ، بلکه بیانیه‌ای سیاسی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت داریوش خواهد بود.

البته این نظریه نیز با مشکلات فراوانی روبه‌رو است.

اگر فردی که به قدرت رسید، واقعاً بردیا بود، چگونه داریوش و همراهانش توانستند او را سرنگون کنند و سپس برای دهه‌ها بر یکی از بزرگترین امپراتوری‌های جهان حکومت کنند؟

از سوی دیگر، اگر روایت داریوش کاملاً درست باشد، باید پذیرفت که مردی گمنام توانسته است در مدت زمانی کوتاه، تقریباً تمام شاهنشاهی هخامنشی را فریب دهد.

به همین دلیل، بسیاری از مورخان معاصر، موضعی محتاطانه‌تر اتخاذ کرده‌اند.

آنان معتقدند که با توجه به محدود بودن منابع، نمی‌توان با قطعیت کامل درباره‌ی هویت واقعی فردی که پس از کمبوجیه بر تخت نشست، اظهار نظر کرد.

آنچه مسلم است، این است که بحران سال ۵۲۲ پیش از میلاد، صرفاً یک اختلاف خانوادگی یا یک شورش محلی نبود.

این بحران، نخستین بحران مشروعیت در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی بود.

بحرانی که نشان داد حتی بزرگترین امپراتوری جهان نیز، در صورت تردید دربارهٔ حقانیت فرمانروا، می‌تواند در آستانهٔ فروپاشی قرار گیرد.

شاید هرگز نتوانیم با اطمینان بدانیم که آیا کمبوجیه واقعاً برادر خود را به قتل رساند.

شاید هرگز ندانیم که آیا گئومات وجود خارجی داشت یا نه.

اما آنچه می‌دانیم این است که از دل این بحران، مردی ظهور کرد که نه تنها شاهنشاهی هخامنشی را از فروپاشی نجات داد، بلکه آن را به یکی از بزرگترین و سازمان‌یافته‌ترین امپراتوری‌های تاریخ جهان تبدیل کرد.

نام آن مرد، داریوش بود.

## • فصل دوازدهم: آنچه بعد از این کشمکش به جا ماند

---

### میراث کمبوجیه

قضاوت درباره کمبوجیه دوم، بیش از آنکه به کمبود رویدادهای دوران حکومت او مربوط باشد، به پیچیدگی و ابهام منابع تاریخی بازمی‌گردد.

او در طول کمتر از یک دهه حکومت خود، با چالش‌هایی مواجه شد که هر یک از آنها می‌توانست سرنوشت یک امپراتوری را تغییر دهد.

او وارث بزرگ‌ترین شاهنشاهی جهان بود.

با آخرین قدرت مستقل بزرگ خاور نزدیک جنگید.

مصر را به قلمروی پادشاهی پدرش اضافه کرد.

و در نهایت، در میانه نخستین بحران جانشینی شاهنشاهی هخامنشی، جان خود را از دست داد.

با این وجود، تاریخ اغلب با او مهربان نبوده است.

نام کمبوجیه، در بسیاری از روایت‌های کلاسیک، نه با فتح مصر، بلکه با اتهام جنون، خشونت و شکست سیاسی همراه شده است.

اما اگر از روایت‌های متأخر فاصله بگیریم و به واقعیت‌های تاریخی موجود بنگریم، تصویری متفاوت پدیدار می‌شود.

کمبوجیه، برخلاف آنچه گاه تصور می‌شود، نه فرمانروایی ناتوان بود و نه صرفاً سایه‌ای از پدرش.

او توانست در حساس‌ترین دوره تاریخ هخامنشیان، انسجام شاهنشاهی را حفظ کند.

او آخرین قدرت بزرگ مستقل منطقه را به قلمرو هخامنشیان افزود.

او نخستین فرمانروای ایرانی بود که بر سرزمین‌هایی از آسیای مرکزی تا دره نیل حکومت می‌کرد.

اگر کوروش بزرگ، شاهنشاهی هخامنشی را بنیان نهاد، کمبوجیه آن را حفظ و گسترش داد.

و اگر داریوش بزرگ بعدها توانست شاهنشاهی را به یک دولت سازمان یافته و جهانی تبدیل کند، این موفقیت تا حد زیادی بر پایه میراثی استوار بود که از کوروش و کمبوجیه به او رسیده بود.

شاید بتوان گفت که تراژدی اصلی زندگی کمبوجیه، نه مرگ زودهنگام او، بلکه زندگی کردن در سایه دو تن از بزرگترین فرمانروایان تاریخ ایران بود.

او میان بنیانگذار و معمار شاهنشاهی قرار گرفته بود. میان کوروش و داریوش.

از این رو، تاریخ غالباً او را نه به عنوان یک شخصیت مستقل، بلکه به عنوان حلقه‌ای میان دو عصر بزرگ به یاد آورده است.

اما شاید زمان آن رسیده باشد که به کمبوجیه، نه به عنوان پادشاهی دیوانه یا فرمانروایی شکست خورده، بلکه به عنوان یکی از مهم‌ترین و در عین حال، بدفهمیده‌ترین شخصیت‌های تاریخ جهان باستان نگر بسته شود.

زیرا اگر کوروش، رؤیای شاهنشاهی هخامنشی را آغاز کرد و داریوش آن را به کمال رساند، کمبوجیه کسی بود که در دشوارترین لحظه این رؤیا، آن را زنده نگه داشت.

و شاید همین، بزرگترین میراث او باشد.

## • نتیجه گیری

---

کمبوجیه دوم، یکی از بحث برانگیزترین و در عین حال ناشناخته‌ترین فرمانروایان جهان باستان است.

او در سایه پدری زندگی کرد که تاریخ او را در شمار بزرگ‌ترین فاتحان و بنیانگذاران تمدن قرار داده است.

او همچنین پیش از ظهور فرمانروایی قرار گرفت که بعدها یکی از قدرتمندترین و سازمان یافته‌ترین امپراتوری‌های تاریخ را بنا نهاد.

شاید همین موقعیت تاریخی، بیش از هر عامل دیگری، موجب شده باشد که شخصیت و دستاوردهای کمبوجیه کمتر مورد توجه قرار گیرند.

منابع تاریخی درباره کمبوجیه، محدود، متناقض و گاه آمیخته با اهداف سیاسی هستند.

هرودوت، او را پادشاهی خشن و گرفتار جنون معرفی می‌کند.

کتیبه بیستون، او را فرمانروایی نشان می‌دهد که برادر خود را به قتل رساند و زمینه را برای ظهور یک مدعی دروغین فراهم کرد.

در مقابل، اسناد مصری و بابلی، تصویری متفاوت و گاه متعادل‌تر از او ارائه می‌کنند.

همین مسئله سبب شده است که بسیاری از پرسش‌های مربوط به زندگی کمبوجیه، همچنان بی پاسخ باقی بمانند.

آیا کمبوجیه واقعاً بردیا را به قتل رساند؟

آیا مردی که پس از او بر تخت نشست، واقعاً گنومات بود یا همان بردیای حقیقی؟

آیا روایت جنون کمبوجیه، واقعیتی تاریخی بود یا حاصل تبلیغات سیاسی و دشمنی‌های فرهنگی؟

و در نهایت، آیا مرگ او یک حادثه، یک خودکشی یا یک ترور سیاسی بود؟

شاید هیچ گاه نتوان پاسخ قطعی برای این پرسش‌ها یافت.

اما آنچه با اطمینان بیشتری می‌توان گفت، این است که تصویر رایج از کمبوجیه به عنوان فرمانروایی ناتوان و دیوانه، با شواهد تاریخی موجود سازگاری کامل ندارد.

او وارث بزرگترین شاهنشاهی جهان بود.

او توانست این شاهنشاهی را در نخستین سال‌های پس از مرگ بنیانگذارش حفظ کند.

او مصر را فتح کرد و قلمرو هخامنشیان را به آفریقا گسترش داد.

او نخستین فرمانروای ایرانی بود که بر بخش بزرگی از جهان شناخته شده آن روزگار حکومت می‌کرد.

در عین حال، زندگی و حکومت کمبوجیه، درس مهمی درباره ماهیت امپراتوری‌ها به ما می‌آموزد.

بنیان نهادن یک امپراتوری، هرچند دشوار، گاه آسان‌تر از حفظ آن است.

بسیاری از دولت‌های بزرگ، نه در میدان جنگ، بلکه در بحران جانشینی و مشروعیت سیاسی سقوط کرده‌اند.

شاهنشاهی هخامنشی نیز پس از مرگ کوروش، با چنین آزمونی روبه رو شد.

اگر این شاهنشاهی از آن بحران عبور کرد، بخشی از این موفقیت را باید مدیون فرمانروایی دانست که وظیفه‌اش نه بنیانگذاری و نه بازسازی، بلکه حفظ میراثی عظیم و بی سابقه بود.

اگر کوروش بزرگ، شاهنشاهی هخامنشی را بنیان نهاد و داریوش بزرگ، آن را به اوج قدرت و سازمان یافتگی رساند، کمبوجیه دوم فرمانروایی بود که در دشوارترین و حساس‌ترین دوران این شاهنشاهی، آن را زنده نگه داشت.

شاید تاریخ، بیش از آنکه کمبوجیه را شناخته باشد، درباره او قضاوت کرده است.

و شاید زمان آن رسیده باشد که نام او، نه به عنوان پادشاهی دیوانه و شکست خورده، بلکه به عنوان یکی از مهم‌ترین و در عین حال، بدفهمیده‌ترین شخصیت‌های تاریخ جهان باستان، بار دیگر مورد بررسی قرار گیرد.